

لقب کینت باشد دوم لفظی که معنی صفتی داشته باشد و این معنی مقابل
باشد سیوم لفظی که معنی ظرف نداشته باشد و این معنی مقابل ظرف باشد
چهارم لفظی که معنی حاصل مصدر باشد و آنرا در برابر مصدر استعمال کنند چنانچه
که ذرات خودی انعام کلمه دیگر بر مبنی ولالت کنده و یکی از زبان ماضی و
حالت استقبال مقارن نباشد و بدین معنی مقابل فعل وصف باشد اما جمله
است و اسامی باشد یا بدقیقت آن جمع است **انعام** بالکسبه بر خورازند
مخدا و بدین شدن **انعام** بجای بیخ فاسد شدن و نیز شدن شر و طعام
انعام بو مانند حرف ساکن را بوی نیم باکره دادن بظریزی که شنیده شود
و حرکت لب دیده شود و حرکت ریه بر نشستن و سر را بلند کرده رفتن
بالفح و تشدید بر بدین معنی و بیخوای و خداوند نرم و نیک **اصطلاح** از آن
بر کردن **اصطلاح** بالکسبه و رویش شدن و وقت بردن خرم شدن و آن
در ستم و در جهل و در محرم موجب **انعام** بالکسبه کردن و در یافتن کسی
انعام بختین و تشدید میم که در ستم بخت و ماری که در دوششون از نیکند
و مردی که در امید بی نباشد و از انوای نفس باز داشته نشود و طعم لایم
نام بزرگیت و مشرب الله و لایم ماه و جب زرد و در مقابل حرام بود آواز در راه
و آواز سگ شنیده نمیشد **انعام** بالفح تمامه بالکسبه و فح خاد میم نام گوشت
در مبنی که در ویدیز معطر و لایم شده و بختین کسبه و در ستم **اصطلاح** انش
خود را بدین **اصطلاح** زانه زدن آنش **انعام** طعام دادن **انعام** بالفح ختم
کردن و بختین چهار سنگین و نه و در خاد چهار کوه مطیع **انعام** بالفح و لایم
شاش **انعام** بالکسبه را یک شدن و در تازی در آمدن و ستم کشیدن و در ستم
دندان **انعام** بالکسبه بوقت نماز صحن در آمدن و رفتن در آن وقت در ستم

انعام انگور کنده است او
یکی از دو جانب اوص

ان

کردن و باز آمدن از خبری و باز داشتن کسی را از خبری بعد از در آمدن
در آن گذشتن باره از ستم **انعام** نیت کردن و نماندن خبری و
منع کردن کسی را **انعام** بزرگ کردن و بزرگ داشتن **انعام**
بند ساختن مناسک و بزرگین با بلایان شسته خبری س سختن که سوار است
در وی زندا بخند دست بدان زدن از بیم افتادن **انعام** بیکسبه
زدن و باز ایستادن از گناه و بمعنی انعام شزاده **انعام** بالکسبه
کردن و نشان کردن و در جام علم یافتن و بالفح کوهها و بر تمام جمع
علم بختین **انعام** بالکسبه او ندغم بسیار شدن و در جام علم یافتن و بالفح
بر آوردن پیر جمع علم و بالفح و تشدید میم **انعام** عامه بر سر تن کردن
فراگنده تر عهده **انعام** سالها **انعام** بالکسبه قطع کردن حرف او و عجز او
سخن او و حرف الفح حرفی که کاشش نقطه در است و آن خطا عجز است
انعام الفح نصح نمکوبه اگر چه از عرب باشد و اگر بر سر تن فاد باشد **انعام**
که قول بالایی او شنیده باشد و آهونیک که در دستش بیاورد و دست او
باشد و دیگری انعام لایم یا سرخ باشد **انعام** دانا تر و کالی بالایی او شناخته باشد
انعام هلاک کردن و حلیص شدن و تاوان زده کردن و زنگار کردن
انعام علم بازی کردن و نیز شهوت شدن **انعام** از ناک شدن آسمان
انعام اندوگن شدن **انعام** غیبت کردن از کفار و غیبت شدن **انعام**
خاموش کردن و اندک بخت و فر مانده یافتن از سخن کسی را **انعام** بجای بجز بزرگ
کردن **انعام** بسور اخ لولار لولق پارچه یا پنبه نماندن تا آستین صاف بر
آوردن و نیک سرخ جامه را **انعام** بکردن **انعام** فماندن **انعام**
و سخن **انعام** انداختن خبری را از خبری **انعام** در آمدن و خبری و خبری